



قرآن و مسئله آزادی اراده

فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم والله لا يهدي القوم الفاسقين

وقتی دل‌های آنان (بنی اسرائیل) به انحراف (از حق و به گناه) مایل گردید خداوند قلب‌های آنان را منحرف ساخت (و توفیق خود را از آنان برید) خدا ، گروه گناهکاران را هدایت نمی‌کند .

مسئله جبر و اختیار از جمله مسائل دیرینه است که در فلسفه یونان باستان مطرح بوده ، و در فلسفه اسلامی و علم « کلام » در باره آن به طور مشروح بحث شده است و گروهی در حل آن ، رساله های جداگانه ای نوشته‌اند ، و هم‌اکنون در فلسفه شرق و غرب ، موقعیت خود را کاملاً حفظ نموده و هر کدام از دریچه ای به آن مینگرند .

فلاسفه غرب مسئله جبر و اختیار را از این نظر مورد مطالعه قرار میدهند که آیا انسان در اراده و خواست خود مختار و آزاد است ، یا اینکه روی قانون جبر و علیت و معلولیت ، اراده هر فردی محصول قهری « محیط زندگی » و « صفات و روحیاتی » که از طریق وراثت به وی رسیده ، و نحوه « تربیت و پرورش » او ، میباشد ، و این عوامل خواه ناخواه اراده را در انسان به وجود می‌آورند .

ولی فلاسفه اسلامی این مسئله را علاوه از این نظر ، از ناحیه تقدیر و سرنوشت ، مشیت و خواست خدا که تمام هستی پرتوی از اراده و خواست او میباشد نیز مورد بررسی قرار میدهند ، و در کتابهای فلسفی ما این دو بحث از هم جدا است ، و هر کدام مستقلاً مورد بحث قرار میگیرند .

ما در اینجا موضوع جبر و اختیار را از نظر ارتباط افعال ما با خدا ، آنهم فقط از نظر قضاوت و داوری قرآن مورد بررسی قرار میدهیم ، و استقصای این بحث در خور کتاب جداگانه‌ای میباشد .

قضاوت قرآن درباره افعال بشر

ما اگر بخواهیم داوری قرآن را درباره هر موضوعی به دست آوریم ، باید تمام آیات وارد در باره آن موضوع را مورد بررسی قرار دهیم و از مجموع آیه ها ، نظر قرآن را به دست آوریم .

چه بسا ممکن است يك آیه ، ناظر به يك جهت از جهات مختلف موضوع باشد ، و اگر از آیات دیگری که در این باره وارد شده ، چشم پوشیم ، تصور خواهیم کرد که نظر قرآن در تمام خصوصیات مسأله ، همان است که از يك آیه به دست آورده ایم .

اشتباه مهم پیروان مکتبهای « اشاعره » و « معتزله » ناشی از این است که آنان اصل نامبرده را نادیده گرفته ، و هر کدام به دسته‌ای از آیه ها تمسک جستند ، و از دسته دیگری که میتواند قرینه بر مراد باشد ، غفلت ورزیده اند .

اشاعره افعال ما را به طور مستقیم معلول ذات خدا دانسته ، و بشر را يك آلت بدون اختیار ، و بیک معنی پست‌تر از ابزار استاد کاری معرفی می‌کنند (۱)

گواه این دسته بر این طرز تفکر ، ظاهر برخی از آیاتی است که ناظر بیک جهت از جهات مسأله می‌باشد. مثلاً آیه : « **قل الله خالق كل شيء وهو الواحد القهار (الرعد-۱۶)** بگو خداوند آفریننده همه چیز است و او است یگانه و غالب . »

آنان از آیات زیادی که بر تاثیر موجودات در جهان طبیعت تصریح کرده و آنها را دارندگان آثار و علل پیدایش پدیده های طبیعی معرفی نموده است ، غفلت ورزیده اند . قرآن در عین اینکه همه موجودات را مخلوق خدا میداند ، ولی از اینکه خود این موجودات مبدء اثری باشند ، ابا ندارد چنانکه باد ها را تلقیح کننده (درختان و گیاهان) معرفی میکند ، و میفرماید **وارسلنا الرياح لواقح (حجر - ۲۲)** .

قرآن آب را علت پیدایش گیاهان و کلیه میوه ها دانسته و میفرماید : **فانزلنا به الماء فاخرجنا به من كل الثمرات (الاعراف - ۵۷)** یعنی : ما به وسیله ابر ها آب نازل کردیم ، و در پرتو آن ، میوه هایی از دل زمین بیرون آوردیم ، این دو آیه و دهها آیه دیگر ، به قانون علیت میان باد و باران ، و تلقیح و پیدایش میوه ها ، تصریح مینمایند .

انسان اعم از مؤمن و کافر ، در خود قرآن ، مبدء و علت يك سلسله کارهای خوب و بد معرفی گردیده و برای اعمال هر کدام پاداش و کیفری تعیین شده است .

۱ - اشاعره هر نوع علیت و تاثیر را از تمام موجودات سلب کرده و به جای « علیت » کلمه « عادت » بکار میبرند و میگویند : مثلاً آتش علت گرمی نیست بلکه « عادت » چنین جاری شده که خداوند پس از آتش ، حرارت ایجاد نماید .

چگونه پیروان این مکتب افراطی این دسته از آیات را نادیده گرفته ، و همه را معلول و اثر مستقیم ذات خدا دانسته‌اند ، در صورتی که اگر ما این دو دسته از آیات را کنار هم بگذاریم نتیجه خواهیم گرفت : افعال ما در عین اینکه معلول وجود ما است ، ولی از آنجا که همه ممکنات پرتوی از حق بوده ، و هرچه دارند از او گرفته‌اند ، معلول و مخلوق خداوند جهان نیز ، می‌باشند ، و این دو علت در طول یکدیگر قرار دارند ، نه در عرض هم .

بنابر این فعل هر انسانی فقط معلول ذات خداوند نیست بطوریکه انسان در ایجاد فعل خود هیچ دخالت نداشته باشد و هم چنین تنها معلول خود انسان نیز نیست بطوری که در انجام عمل و کار خود ، از خداوند بی‌نیاز باشد ، زیرا نتیجه اولی ، جبر است که با عدل الهی و نص آیات دیگر مخالف است ، و نتیجه دومی شرك و بایگانگی او و صریح آیات دیگر که آنچه در جهان هستی است مخلوق اومی باشد ، کاملاً منافات دارد .

يك دستاویز دیگر برای جبرها

يك دستاویز دیگر «جبرها» جمله « از اغ الله قلوبهم » است که در این آیه وارد شده و بدون توجه به جمله پیش از آن (فلما زاغوا) میخواهند عقیده خود را بر قرآن تحمیل نمایند ، حقیقت این است که جمله های مشابه همین جمله ، در قرآن زیاد ، وارد شده و بعنوان نمونه چند جمله یاد آور میشویم .

۱ - ثم انصر فوا صرف الله قلوبهم (توبه ۱۲۷) « از شنیدن آیات الهی روی بر گردانیدند ، خداوند نیز دل‌های آنان را از پیروی حق ، بر گردانید » .

۲ - فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية (مائده ۱۳) : به خاطر پیمان شکنیها ، آنان را از رحمت خود دور کردیم ، و دل‌های آنان را قسی و سخت قرار دادیم .

۳ - فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (بقره ۱۰) : در دل‌های آنان بیماریست ، پس خداوند بر بیماری آنان افزود .

۴ - كذلك يطبع الله على قلب كل متكبر جبار (غافر ۳۵) : خداوند بر دل هر خود خواه ستمگر ، مهر میزند .

این آیات و مشابه آنها در قرآن زیاد است ، و هدف و مقصد این آیات را ، آیه دیگری روشن میکند و آن اینکه : ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (الرعد ۱۱) : خداوند وضع گروهی را تغییر نمیدهد (و نعمتهای معنوی و مادی خود را از آنان سلب نمیکند ، و آنان را دچار خشم خود نمیکرداند) مگر اینکه خود آنان وضع خود را دگرگون سازند (و راه معصیت و گناه را پیش گیرند در این صورت هر نوع بدی که به آنان میرسد ،

و هر نوع موفقیت از آنان سلب میشود، همگی کیفر اعمال آنان، میباشد.

در خود این آیات نیز کاملاً به این مطلب اشاره شده است، اگر خداوند دل‌های بنی اسرائیل را به گناه متمایل ساخت، و دل‌های پیمان شکنان را سخت قرار داد. و یا بر بیماری منافقان افزود، و بر دل‌های متکبران ستمگر، مهرزد، برای این است که خود آنان قبلاً به گناه متمایل گردیده و دست به پیمان شکنی زده بودند و دل‌های خود را با بیماری نفاق، آلوده ساخته و راه کبر و ستم را پیش گرفته‌اند، در این صورت يك چنین ملت «گناهکار»، پیمان شکن و منافق و ستمگر، باید کیفر اعمال خود را ببیند، و خداوند لطف و مرحمت و توفیق خود را از آنان بردارد، و دل‌های آنان را به گناه متمایل سازد، و آنها را از رحمت خود دور نماید و بر دل‌های آنان مهر بزند.

خلاصه جمله های پیشین یعنی جمله های: «فلما زاغوا»، «ثم انصرفوا» «فیما نقضهم»، حاکی است که جمله های بعدی که به خدا نسبت داده شده، فقط جنبه کیفری داشته و ثمره اعمال خود آنان می‌باشد، ولی باید به این نکته توجه نمود، منظور از متمایل ساختن قلوب آنان به گناه اینست که خدا توفیق خود را از آنان قطع میکند زیرا لطف الهی شامل افرادی میشود که آماده هدایت و اخذ فیض باشند، و افرادی که غرق گناه و معصیت میباشند، کوچکترین آمادگی برای يك چنین مواهب معنوی ندارند.

مقصود از قلب در آیات چیست.

منظور از قلب در این آیات و مشابه آن قلب صنوبری که وظیفه‌ای جز رسانیدن خون به تمام بدن ندارد، نیست، بلکه همانطور که کتابهای لغت عربی متذکرند، یکی از معانی قلب، همان عقل و روح است و شاید در نخستین بار استعمال این لفظ در عقل و روح مجاز بود، ولی بعدها بر اثر زیادی استعمال به صورت یکی از استعمال های رایج در آمده است.

در خود قرآن دلائل زیادی وجود دارد که منظور از قلب همان عقل و روح انسانی است و شما تفصیل این مطلب را در بخش پاسخ به سئوالات سال دوم میخوانید (۱)